

فلسفه‌ی تحلیلی در ایران

فلسفه‌ی تحلیلی چه چیزی (یا چه جور فلسفه‌ای) است؟ آیا فلسفه‌ی غیرتحلیلی هم داریم؟ رابطه‌ی فلسفه‌ی تحلیلی با منطق و با زبان طبیعی چیست؟

اینها بعضی از سؤالاتی است که محمدرضا بهاری در زمستان ۱۳۸۷ از حمید وحید دستجردی (رئیس پژوهشکده‌ی فلسفه‌ی تحلیلی) پرسیده است. در مصاحبه به چیزهای دیگری هم پرداخته شده؛ از جمله: «تاریخچه و «فلسفه»ی وجودی پژوهشکده‌ی فلسفه‌ی تحلیلی در پژوهشگاه، ارتباط این پژوهشکده با پژوهشکده‌های دیگر، وضعیت دانشجویان پژوهشکده، و دشواری‌های چاپ مقاله‌ی فلسفی در مجلات معتبر. متن گفت‌وگو را با تغییرات اندکی از جنگ آی‌پی‌ام نقل می‌کنیم.

کاوه لاجوردی (محقق پسادکتری در پژوهشکده) و احمدرضا همتی مقدم (دانشجوی دوره‌ی دکتری در پژوهشکده) هم در مصاحبه حاضر بوده‌اند.



حمید وحید

یعنی چه چیزی است که فلسفه‌ای را تحلیلی می‌کند، آن چیز این است که شما در فلسفه‌ی تحلیلی سعی می‌کنید که مسئله را تحلیل کنید، آن را بشکنید به صورت‌های کوچک‌ترش، و حمله کنید به این صورت‌های کوچک‌تر و همین‌طور الی آخر. والا اگر بخواهید از ریشه‌های تاریخیش سؤال کنید بعید نیست که، چنان که دامت می‌گوید، حتی امثال هوسرل هم در تکوین آن مؤثر باشند. فلسفه‌ی تحلیلی آن طوری که امروز می‌فهمیم همین است، یعنی تحلیل اجزای یک سؤال کلی به چیزهای کوچک‌تر و جزئی‌تر و بررسی این چیزهای جزئی‌تر، و این امروز در مقابل فلسفه‌ی کنتیننتال یا قاره‌ای قرار می‌گیرد. البته یک مشخصه‌ی دیگر فلسفه‌ی تحلیلی تعهدش به دلیل استدلال است. حالا اگر این را در مقابل فلسفه‌ی قاره‌ای قرار بدهیم، مشخص می‌شود که فلسفه‌ی قاره‌ای فاقد این خصوصیت است، و این است چیزی که به نظر می‌رسد فلسفه‌ی تحلیلی را کم‌وبیش تحلیلی می‌کند. البته اگر به لحاظ تاریخی بخواهید بررسی کنید، از آنجا

بهاری: قبل از اینکه همکاران و شاگردان خودتان سؤالات فنی‌تری را

که دارند مطرح کنند، من می‌خواهم چیزی بپرسم که می‌بخشید اگر زیادی مقدماتی است. آدم‌های غریبه‌ای مثل من لابد فکر می‌کنند که فلسفه اصولاً دانشی تحلیلی است، و حالا وقتی می‌شنوند که رشته‌ای به اسم فلسفه‌ی تحلیلی وجود دارد شاید بخواهند بدانند که مناسبت این اسم چیست، یعنی در مقابل کدام فلسفه یا فلسفه‌های دیگری است که به فلسفه‌ی موضوع فعالیت شما صفت «تحلیلی» اطلاق می‌شود؟ آیا صرفاً به لحاظ ابزار است؟

وحید: فلسفه‌ی تحلیلی از لحاظ پرسش‌هایی که مطرح می‌کند چندان فرقی با فلسفه‌های دیگر ندارد. شما اگر برگردید به یونان هم نگاه کنید، آنجا هم سؤال‌هایی که می‌کردند این بود که عدالت چیست؟ علم چیست؟ زیبایی چیست و از این قبیل. یعنی این سؤال‌هایی که از ماهیت و چیستی اشیاء می‌کردند دقیقاً همین سؤال‌هایی است که امروز هم مطرح است و ما هنوز داریم می‌پرسیم که علم و عدالت و معرفت چیست و الی آخر. اما تفاوتش، یعنی پیدا کردن چیزی که فرق فارق فلسفه‌ی تحلیلی از سایر فلسفه‌ها باشد کمی مشکل است. خیلی‌ها هستند که می‌گویند ریشه‌های فلسفه‌ی تحلیلی را باید از جمله در کارهای پدیدارشناس‌هایی مثل هوسرل و دیگر فیلسوفان آلمانی جستجو کرد.

بهاری: اینها که می‌گویید مقارن با چه زمان‌هایی است؟

وحید: قرن نوزدهم. حالا حقیقت مطلب این است که شما وقتی به فلسفه‌ی هوسرل نگاه می‌کنید خیلی به نظر تحلیلی نمی‌آید -- البته با توجه به چیزی که امروز به آن فلسفه‌ی تحلیلی می‌گوییم. ایده‌ی ریشه‌های فلسفه‌ی تحلیلی بخصوص از طرف مایکل دامت و امثال او مطرح می‌شود. در نهایت اگر بخواهیم حساب کنیم که چه چیزی فلسفه‌ی تحلیلی هست،



کاوه لاجوردی

وحید: تا آنجا که من اطلاع دارم یا جایی که خودم درس خوانده‌ام و دیده‌ام، همه‌شان فقط تحت عنوان کلی فلسفه است که فعالیت می‌کنند. حالا ممکن است دپارتمانی باشد که بخش قاره‌ای هم قوی باشد و این درس‌ها هم در آنها تدریس شود. در هر حال این کاملاً جزو زمینه‌ی ذهنی افراد است که در کاری که می‌کنند با فلسفه‌ی قاره‌ای درگیرند یا با فلسفه‌ی تحلیلی. یعنی فلسفه به طور کلی همه‌ی اینها را می‌پوشاند.

بهاری: یک سؤالی هم که به ذهنم می‌رسد این است که فلسفه‌ی تحلیلی احتمالاً در جایی بیرون از کانتیننت شکل گرفته، احتمالاً در کشورهای انگلیسی‌زبان که مرکزش شاید انگلستان بوده ...

وحید: البته به شرط اینکه شما اظهارات دامت را هم به یاد داشته باشید.

بهاری: اینکه در هر حال یک آدم‌های انگلیسی‌زبانی قرار گرفته‌اند در مقابل بقیه‌ی اروپا، آیا یک دلیلش ممکن است همین باشد که ابزار تحلیل‌شان زبان خاصی بوده و به همین مناسبت است که می‌گویند این فلسفه در انگلستان و آمریکا و شاید کانادا بیشتر معمول شده و اهمیت بیشتری داشته است؟

وحید: منظورتان از زبان خاص چیست؟

بهاری: یعنی اینکه این جماعت چون برای تحلیل‌های زبانی‌شان زبان انگلیسی را به کار گرفته‌اند، این فلسفه خودبه‌خود توی جماعتی که انگلیسی حرف می‌زنند گسترده شده.

وحید: الان ممکن است که این طور شده باشد -- البته همان طور که گفتیم خوب است که ریشه‌های تاریخیش را هم نگاه کنیم -- ولی وقتی فرگه و پوزیتیویست‌های منطقی را نگاه می‌کنید می‌بینید اینها از کشورهای آلمانی زبان می‌آیند و در واقع اینها جزو منابع اصلی فلسفه‌ی تحلیلی‌اند. بنابراین نمی‌شود این فلسفه را فقط با زبان انگلیسی پیوند زد، و در هر حال زبان فقط ابزار کار است.

بهاری: یعنی حلقه‌ی وین هم لابد جزو این منابع است؟

که فلسفه‌ی تحلیلی را معمولاً با فلسفه‌ی زبانی و تحلیل زبانی معادل می‌گیرند، لازم است این مسئله روشن بشود که آیا واقعاً فلسفه‌ی تحلیلی به یک اعتبار همان فلسفه‌ی زبانی است که فرضاً از دوره‌ی مور و راسل شکوفا شده است یا خیر، چون که در مقایسه با دوره‌ی پوزیتیویست‌های منطقی و کسان دیگری که فلسفه را در آن زمان دست خودشان داشته‌اند به نظر می‌آید دوران معاصر سالم‌ترین دوره‌ی فلسفه‌ی تحلیلی باشد. به نظرم بد نیست که اشاره‌ای هم به این سیر تاریخیش بکنیم.

بهاری: ببخشید، این کنتیننتال که می‌گویید لابد مشخصه‌ی جغرافیایی جاهای دیگری است جز آنهایی که فلسفه‌ی تحلیلی در آنها رشد کرده، اما در مورد اندیشه‌های شروع این جریان از یکی دو تا فیلسوف آلمانی زبان مثال زدید. خوب اینها در واقع کنتیننتال یا قاره‌ای‌اند -- این طور نیست؟

وحید: همان طور که گفتیم امثال مایکل دامت وقتی می‌خواهند ریشه‌های فلسفه‌ی تحلیلی را ارزیابی کنند آن را بخصوص به فرگه می‌رسانند -- یعنی فرگه پدر فلسفه‌ی تحلیلی است. ولی از آن طرف هم مثلاً امثال هوسرل را خیلی مؤثر می‌دانند در بنیان‌گذاری فلسفه‌ی تحلیلی، منتها این فقط از لحاظ فرم است. وقتی به محتوا می‌رسید امثال فرگه و بخصوص خود فرگه است که پدر فلسفه‌ی تحلیلی است -- به خاطر تعهدش به برهان و استدلال، و همان طور که گفتیم تعهدش به تجزیه و تحلیل و خرد کردن مسائل.

بهاری: من می‌خواهم بدانم که این اسم فلسفه‌ی تحلیلی از چه موقع گذاشته شده؟ یعنی آدم‌هایی مثل فرگه خودشان عنوان کرده‌اند که این حرف‌های تازه‌ای است که ما می‌زنیم و تکنیک‌های جدیدی است که به کار می‌گیریم؟ یا اینکه بعداً قرار شده که از فرگه به بعد را بگوییم فلسفه‌ی تحلیلی؟

وحید: این سؤال خوبی است که اسم «تحلیلی» از کجا آمده -- من البته الان حضور ذهن ندارم ولی چیزی که هست قطعاً خود فرگه و امثال او این اسم را نگذاشته‌اند روی این نظام. این اسمی است که بعدها گذاشته شده -- شاید به خاطر آن چیزی که آن زمان در آکسفورد و کمبریج می‌گذشته به عنوان تحلیل و به اصطلاح تحلیل زبان. شاید از همان موقع است که این اسم روی این طبقه‌ی اندیشیدن گذاشته شده.

بهاری: آیا مثلاً راسل یا ویتگنشتاین هم کارهای خودشان را تحلیلی نمی‌دانسته‌اند و نمی‌گفته‌اند که اینها فلسفه‌ی تحلیلی است؟

وحید: تا آنجا که یادم است به نظرم نمی‌آید که این اسم را آنها گذاشته باشند، ولی وقتی شما نگاه می‌کنید به فلسفه‌ی تحلیل زبان شناختی یا به مکتب آکسفورد یا به ویتگنشتاین اول و دوم، خودبه‌خود تجزیه و تحلیل از توی اینها در می‌آید یعنی تحلیل، بخشی از توصیفی است که از این فلسفه می‌شود -- منتها اینکه از چه موقع به عنوان مشخصه‌ی فلسفه‌ی تحلیلی شمرده شده و دقیقاً چه کسی این اسم را رویش گذاشته است من نمی‌دانم. اما قطعاً از زمان مور به بعد فلسفه این شکل تحلیلی خودش را به صورت فرمال و رسمی پیدا کرده است.

بهاری: الان در در دانشگاه‌های دنیا آیا دپارتمان‌های فلسفه یک بخشی هم به اسم فلسفه‌ی تحلیلی دارند؟

وحید: مسلماً، آن هم از جریان‌های خیلی بزرگ این فلسفه است. این که می‌گوییم قاره‌ای بیشتر ناظر به معنی و محتوای قضیه است، به خاطر تعهدی که فلسفه‌ی تحلیلی به استدلال و دلیل و این چیزها دارد و گاهی به نظر می‌رسد که فلسفه‌ی قاره‌ای چنین تعهدی ندارد. و دیگر اینکه به تصادف روزگار یا به هر علت دیگری این فلسفه بیشتر در آلمان و فرانسه رشد کرد تا در انگلستان، و اگر هم به انگلستان یا جای دیگر رفت در واقع یک چیز وارداتی بود، ولی مکان تولدش در کشورهایی مثل فرانسه و آلمان بود.

لاجوردی: در ادامه‌ی صحبت‌های آقای بهاری، فکر می‌کنید آیا این گزارش نسبتاً درستی هست که بگوییم حداقل از نیمه‌ی قرن بیستم به بعد فلسفه‌ی تحلیلی اصولاً یک مقوله‌ی انگلیسی‌زبان است؟ یعنی کارهای درجه‌ی یک فلسفه‌ی تحلیلی ...

وحید: بله، در این معنی که کارهای درجه‌ی یک در کشورهای انگلیسی‌زبان انجام می‌شود. یعنی در درجه‌ی اول خود کشور انگلستان بود ولی بعد خیلی به سرعت به آمریکا هم رفت؛ یکی از دلایلی البته جنگ جهانی دوم بود که سبب شد خیلی از اعضای حلقه‌ی وین به آمریکا مهاجرت کنند و اینها فلسفه‌ی تحلیلی را بنیان گذاشتند در آنجا و آن وقت فلسفه‌ی تحلیلی رشد خیلی سریعی هم کرد در آمریکا.

لاجوردی: برای اینکه خوانندگان خبرنامه هم آشنا بشوند، آیا الان می‌توانید چند تا مرکز عمده‌ی فلسفه‌ی تحلیلی را اسم ببرید؟ لابد آکسفورد و کمبریج جزو شان هستند؛ نه؟

وحید: بله دیگر، یعنی توی انگلستان آکسفورد و کمبریج قاعداً همیشه از مراکز فلسفه بوده‌اند، ولی بد نیست برگردیم و یک مقدار تاریخچه‌اش را هم بگوییم که چطور شد که حوزه‌های فلسفه از وین و آکسفورد و جاهایی از این قبیل کنده شد و رفت به آمریکا. این البته برمی‌گردد به خود مکاتب فلسفی تحلیل زبانی عرف عادی -- یعنی «کامان سنس» -- در آکسفورد یا جاهای دیگر. به نظر من این خوب است که گفته بشود. در حال حاضر البته این طور نیست، و خیلی اتفاق می‌افتد که محافل فرهنگی جابه‌جا می‌شوند. مثلاً یک زمانی بود که وین در واقع تمام دنیا را تغذیه می‌کرد در همه‌ی زمینه‌ها، یعنی شما از فلسفه بگیرید تا علم تا موسیقی -- ولی الان دیگر هیچ خبری نیست در آنجا، واقعاً خبری نیست در آنجا. و الان دوباره کم‌وبیش می‌شود گفت که مدت‌هاست مکان اصلی فلسفه در آمریکا است -- هم به خاطر تعداد زیادی فیلسوف که در آنجا کار می‌کنند و هم به خاطر امکاناتی که در آمریکا هست، و به خاطر این که خیلی از فلسفه‌دان‌های خوب کشورهای دیگر می‌روند در آمریکا کار می‌کنند. بنابراین شما شاهد یک جور مهاجرت فرهنگی از حوزه‌هایی به حوزه‌های دیگر هستید. ولی انگلیسی‌ها به لحاظ سنتی هنوز سر جای خودشان هستند.

وحید: پس در ادامه‌ی همین بحث قاره‌ای-تحلیلی، یک چیزی که فهمیدیم این است که تحلیلی بودن یا نبودن ناظر به روش است نه به موضوع؛ با یک موضوع واحد شما می‌توانید برخورد تحلیلی داشته باشید یا برخورد قاره‌ای. یعنی فرق تحلیلی و قاره‌ای مثل فرق ریاضیات محض و

وحید: این چیزها را حقیقتاً نمی‌دانم و بنابراین به خودم اجازه نمی‌دهم اظهار نظر کنم.

بهاری: (به دکتر لاجوردی) شما خودتان میل دارید برای خوانندگان ما این دو تا سبک را -- یعنی تحلیلی و غیرتحلیلی را -- با یک مثالی با هم مقایسه کنید و بگویید که ابزار آن فلسفه‌ای که تحلیلی نیست چه جور ابزاری است؟

لاجوردی: راستش من هم خیلی نمی‌دانم، هیچ فلسفه‌ی غیرتحلیلی‌ای را هم خیلی دقیق نخوانده‌ام، فقط احساسم این است که فلسفه‌ی غیرتحلیلی کمی پرشور و خطابه‌وار است و این جور چیزهایش بیشتر از فلسفه‌ی تحلیلی است.

بهاری: یعنی می‌خواهید بگویید تحلیلی که نیست هیچ، یک کمی هم احساسی است؟

لاجوردی: شاید. مثلاً من یکی دو بار مجبور شدم کمی نیچه بخوانم -- چون دستیار آموزشی یک درس مقدماتی بودم -- مثلاً یک فصلی داشت درباره‌ی تبارشناسی اخلاق که خیلی زیبا بود. واقعاً لذت‌بخش بود ولی آخر کار اگر می‌خواستید بگویید که مدعا چه بود و دلیل چه بود، واقعاً نمی‌توانستید -- انبوهی از جملات زیبا و غرّاب بود ولی آخرش من نمی‌توانستم بگویم که مقدماتش و نتایجش چه بود.

وحید: من البته نمی‌دانم ولی شاید راجع به هایدگر یا کسان دیگری که جزو ستون‌های فلسفه‌ی قاره‌ای هستند این طوری قضاوت نکنند. من وارد نیستم و به همین دلیل نمی‌دانم که چه طوری در مورد این قضیه باید اظهار

نظر کرد، ولی در مورد آن آدم‌ها نمی‌شود به همین سادگی گفت که آمده‌اند صرفاً یک ادیبانی را مطرح کرده‌اند.

بهاری: فکر می‌کنم منظور آقای لاجوردی هم این نیست که اینها صرفاً ادبیات است. ایشان می‌گویند که نمی‌توانند آن فلسفه را به عناصری که خودشان برای تحلیل فلسفه قائل‌اند تجزیه کنند و بشکافند -- که مثلاً مقدماتش چیست و استدلالش کدام است.

لاجوردی: آیا این منصفانه هست که بگوییم -- لاقلاً برای ارائه‌ی یک تصویر کاریکاتوری و پراغراق -- که فلسفه‌ی تحلیلی نزدیک است به منطق و زبان‌شناسی و این جور مقولات، ولی فلسفه‌ی قاره‌ای نزدیک است به ادبیات؟

وحید: البته این چیزی است که افراد کم‌وبیش مطرح می‌کنند ولی حداقل می‌توانیم بگوییم که فلسفه‌ی تحلیلی خیلی نزدیک است به منطق -- به خاطر همان تعهدش به استدلال و برهان قاعدتاً خیلی نزدیک است به منطق، و البته به سایر علوم که تعهد به استدلال دارند -- حالا این استدلال ممکن است مقدمات تجربی بردارد یا ممکن است مقدمات غیرتجربی و منطقی و ماقبل تجربی بردارد. ولی از این بابت هیچ تفاوتی ندارد با سایر علوم که تعهد به عقل و منطق و استدلال دارند.

بهاری: یعنی می‌شود نتیجه گرفت که حرمت علوم طبیعی و تجربی برای فلسفه‌ی تحلیلی بیشتر است تا برای فلسفه‌ی غیرتحلیلی؟

وحید: یک عده‌ای مثل کواپن که اساساً فلسفه‌ی تحلیلی را ادامه‌ی علوم تجربی می‌دانند -- فقط معتقدند که اینجا شما با تعمیم‌های کلی‌تری سروکار دارید، یعنی ادعاهاتان ادعاهای عمومی‌تر و کلی‌تری است. ولی از لحاظ روش هیچ فرقی بین فلسفه‌ی تحلیلی و علوم دیگر قائل نیستند. البته واقعاً همین‌طور است، یعنی تا وقتی که شما تعهد به استدلال و عقل را ملاک قرار بدهید -- و نه ادبیات یا مقولات احساسی دیگر را -- فلسفه‌ی تحلیلی فرقی ندارد با علوم دیگر. یعنی به همان اندازه هم دشوار است و کار می‌برد.

بهاری: (به لاجوردی) حالا از شما می‌پرسم، شما که یک تصویری از فلسفه‌ی غیرتحلیلی دادید و سعی هم کردید که منصفانه باشد، فکر می‌کنید حالا اگر یک فیلسوف غیرتحلیلی بخواهد توصیف منصفانه‌ای از فلسفه‌ی تحلیلی بکنند چه می‌گویند؟ مسلماً یک فیلسوف غیرتحلیلی به فلسفه‌ی تحلیلی خیلی نزدیک‌تر است تا آدم‌هایی که اصلاً فلسفه نمی‌دانند. شاید هم قبلاً چیزهایی گفته شده باشد و آدم‌های بزرگی از آن طرف یک توصیف‌هایی از فلسفه‌ی تحلیلی کرده باشند. ممکن است لطفاً یکی دو تا از این حرف‌ها را برایشان بگویید؟

لاجوردی: من نمی‌دانم واقعاً. شاید مثلاً بگویند که شما به جای فلسفه دارید منطق کار می‌کنید یا شاید بگویند شما دارید زبان روزمره را تحلیل می‌کنید و اینها فلسفه نیست. حتی فکر کنم راسل یک بار حرف تندی راجع به ویتگنشتاین متأخر زده بود مبنی بر اینکه ویتگنشتاین صرفاً دارد بررسی زبانی می‌کند و از این قبیل. خلاصه‌اش جواب من این است که نمی‌دانم.

وحید: فکر می‌کنم یک چیزی که ممکن است بگویند این است که این

کاری که فلاسفه‌ی تحلیلی دارند می‌کنند هیچ ربطی به زندگی و دنیا و اینها ندارد واقعاً -- کاملاً بی‌اعتناست به این چیزها و کاملاً انتزاعی است و هیچ ارتباطی با پرسش‌های عمیق مثل معنای زندگی یا چیزهای شبیه به این ندارد. یعنی خودش را کاملاً از این حوزه کشیده است بیرون. فقط بحثش این است که مثلاً جمله‌ای را که حاوی وصف معین است باید چه طوری تجزیه و تحلیل کرد: آیا باید به صورت جمله‌ی موضوع-محمولی باشد یا جمله‌ای باشد که سوری است یعنی سور وجودی بر می‌دارد؟ و چیزهایی از این قبیل دور از معنای زندگی است. می‌گویند که پرسش‌های عمیق هیچ‌وقت فیلسوف‌های تحلیلی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد و لابد نتیجه می‌گیرند که، به یک اعتبار، این فلسفه‌ای نیست که به درد بشر بخورد. شاید این طوری فکر کنند راجع به ما.

بهاری: (به لاجوردی) لطفاً شما قبل از سؤال‌های دیگر من اگر خودتان سؤال دیگری از دکتر وحید دارید پرسید.

لاجوردی: سؤال می‌کنم که به نظرم می‌رسد این است که آیا منطق ریاضی نقش ویژه‌ای دارد یا کار ویژه‌ای می‌کند در فلسفه‌ی تحلیلی؟ البته می‌دانیم که بعضی از فیلسوف‌های تحلیلی منطقدان‌های درجه یکی هم بوده‌اند، ولی آیا واقعاً منطق ابزار خیلی لازمی است؟ یعنی آیا بدون منطق ریاضی بخش عمده‌ای از فلسفه‌ی تحلیلی وجود نمی‌داشت؟

وحید: اگر منظورتان از منطق ریاضی همین کاری است که در دپارتمان منطق همین آی‌پی‌ام انجام می‌شود، به نظر نمی‌آید که ما زیاد وابسته باشیم به آنچه در این سطح از منطق ریاضی جریان دارد. ولی قطعاً وابسته هستیم به آنچه در یک سطح پایین‌تری از منطق هست. ولی از لحاظ آگاهانه به نظرم نمی‌آید که من فیلسوف که فرضاً می‌خواهم معرفت‌شناسی یا فلسفه‌ی ذهن کار کنم، باید مستقیماً خودم را درگیر بدانم با آنچه در منطق ریاضی می‌گذرد. اما کسانی که در بخش‌هایی از فلسفه‌ی تحلیلی مثل فلسفه‌ی منطق کار می‌کنند قطعاً درگیر منطق ریاضی خواهند بود. بنابراین جواب سؤال شما بستگی دارد به اینکه من در چه حوزه‌ای از فلسفه‌ی تحلیلی دارم کار می‌کنم و ارتباطم با سایر حوزه‌ها چیست. این اصلاً منحصر به منطق ریاضی هم نیست. مثلاً شما اگر در فلسفه‌ی ذهن کار می‌کنید ممکن است با روان‌شناسی هم ارتباط برقرار کنید یا اگر در معرفت‌شناسی کار می‌کنید باز هم ممکن است کارتان با بخش‌هایی از روان‌شناسی مرتبط شود. علوم تجربی هم همیشه نقش خودشان را خواهند داشت. به همین دلیل است که مثلاً از دو سه دهه‌ی قبل در دنیا علمی مطرح شده است به عنوان «علوم شناختی» که در واقع مجموعه‌ای از علوم است که سعی می‌کنند به پرسش‌های پاسخ بدهند و آن این است که «ذهن چگونه کار می‌کند؟» این علم از جمله شامل علم اعصاب، فلسفه، روان‌شناسی و حتی مثلاً زبان‌شناسی و مردم‌شناسی و چیزهایی از این قبیل است.

لاجوردی: پس این صرفاً تصادف تاریخی بوده است که فرگه و راسل یا در نسل‌های بعدی کواپن و پاتنم و کرییکی منطقدان‌های مهمی بوده‌اند؟ یعنی هیچ دلیل عمیق‌تری برایش نداریم؟

ویتگنشتاین به ارث می‌برند الا اینکه مدل معنی‌داری او را رد می‌کنند، یعنی نظریه‌ی تصویر را رد می‌کنند ولی البته روش تحلیل زبانی را می‌پذیرند. در مقابل ادعا می‌کنند که اگر قرار باشد جمله‌ای معنی‌دار باشد باید با روش تحقیق تجربی و اثبات تجربی پیوند بخورد. اینها البته هیچ‌کدام، به دلایلی که می‌دانید، موفق نمی‌شوند از لحاظ تاریخی. بعد به عنوان عکس‌العمل‌هایی در مقابل حلقه‌ی وین شما دو تا گروه عمده دارید. یکی کواین است در آمریکا -- که تحقیق تجربی حلقه‌ی وین را می‌پذیرد منتها یک جنبه‌ی کل‌گرا به آن اضافه می‌کند -- و گروه دوم یا به اصطلاح گروه تحلیل زبانی عرف عادی در آکسفورد است که با ویتگنشتاین دوم مسانخت بسیار دارند، از این بابت که اینها به تبعیت از ویتگنشتاین نظریه‌ی معنی‌داری به اصطلاح اشاره‌ای را رد می‌کنند چون که قائل نیستند به اینکه الفاظ به دلیل ارتباطشان با عالم خارج دارای معنی می‌شوند. ویتگنشتاین معنی را منحصر می‌کند به نحوه‌ی کاربرد الفاظ در آن form of life و چیزهایی از این قبیل که شما جملاتی را به کار می‌برید که اینها معلول الگوهای هستند که الگوهای اجتماعی‌اند و حاکم‌اند بر نحوه‌ی کاربرد، و معنی جملات از همین جا متولد می‌شوند. این به اصطلاح شکل ضد نظری آرای ویتگنشتاین در دوره‌ی دوم اوست که بسیار تأثیرگذار است. از طرف دیگر تا به حال اینطور به نظر می‌آمده که تجزیه و تحلیل و معنی اساس فلسفه است، اما هیچ وقت یک نظریه‌ی معنی‌داری خیلی مشخصی در کار نبوده است و آنهایی هم که بوده‌اند -- مثل حلقه‌ی وین -- آخرش با بن‌بست روبرو شده‌اند. این قضیه رد می‌شود تا اینکه می‌رسیم به دیویدسون در آمریکا، که برای اولین بار یک نظریه‌ی کاملاً سیستماتیک می‌دهد که مبتنی بر نظریه‌ی تارسکی است و اینجاست که منطق کاملاً دخالت می‌کند -- همین است که شما می‌گویید اینها حتماً منطق هم می‌دانسته‌اند. از آنجا که مبنا بر تحلیل زبان بوده است، منطق نمی‌توانسته دخیل نباشد. مثلاً نظریه‌ی دیویدسون به عنوان نظریه‌ی معنی‌داری که نظریه‌ی صدق تارسکی را به خدمت می‌گیرد، کاملاً قرابت دارد با، و بستگی دارد به، منطقی که آن موقع کاملاً شناخته شده بود به عنوان نظریه‌ی صدق تارسکی. در تحولات بعدی، امثال کریپکی را داریم که یک منطق‌دان درجه‌ی یک است و نظریاتی هم راجع به موضوعات اساسی فلسفه‌ی زبان و متافیزیک دارد. کریپکی در واقع -- من البته در این مورد کمی جانبدار هستم -- می‌آید این توهمی را که در فلسفه وجود داشته -- که فکر می‌کرده‌اند تمام مسائل فلسفی زاینده‌ی تحلیل زبان و کاربرد زبان یا کاربرد نادرست زبان هستند -- کاملاً از بین می‌برد. و شما می‌بینید که حالا بهترین و سالم‌ترین دوره‌ی فلسفه است برای اینکه برخلاف دوره‌ی پوزیتیویست‌های منطقی اینطور نیست که وقتی کسی حرفی می‌زند بگذارندش گوشه‌ی دیوار و بگویند خُب حالا حرفت را به لحاظ تجربی چطور ثابت می‌کنی. دیگر این حرف‌ها نیست. متافیزیک الان شأن خاص خودش را دارد و مثلاً در جاهای خیلی معروف در آمریکا متافیزیسین‌های درجه‌ی یکی دارند بحث می‌کنند، و این بحث‌ها درست همان حالتی را دارد که در اسکولاستیک‌ها شما می‌دیدید الا اینکه خیلی موشکافانه و منطقی است و خیلی مشخص است که درباره‌ی چی دارند صحبت می‌کنند و

وحید: به نظر نمی‌آید که تصادف تاریخی بوده باشد -- البته حالا که شما این همه نمونه دارید شاید یکی دوتا ش هم تصادفی بوده باشد! ولی این واقعاً برمی‌گردد به ماهیت فلسفه‌ی تحلیلی. شاید به خاطر این بوده که فلسفه‌ی تحلیلی بنیان‌هایش را بر مباحثی گذاشته که این مباحث احتیاج به تحلیل منطقی و تحلیل زبانی داشته‌اند. اگر شما بخواهید فلسفه‌ی تحلیلی را از لحاظ رشدی که داشته بررسی کنید باید برگردید به دوره‌ی ادوارد جی. مور در انگلستان. طبق نظر مور، اگر ما بخواهیم شروع کنیم به تفلسف یا فلسفیدن، بهترین جایی که می‌توانیم از آن شروع کنیم قضایایی هستند که به «عقل سلیم» یا عرف عادی مربوط می‌شوند. چون که شما به هر روش فلسفی دیگری که برای تبیین اینها بیندیشید، هیچ کدام نمی‌توانند قطعی‌تر از همین چیزهایی باشند که تحت عنوان گزاره‌های عرف عادی طبقه‌بندی می‌شوند. پس بگذارید نقطه‌ی شروع از گزاره‌هایی باشد که عرف عادی ایجاب می‌کند -- مثلاً این که عالم خارج وجود دارد، اذهانی غیر از ذهن من وجود دارند و غیره. آن وقت این سؤال پیش می‌آید که اگر قرار باشد عرف عادی نقطه‌ی اصلی و اساسی قلمداد شود پس کار فلسفه چیست؟ مور گفت که کار فلسفه تحلیل محتوای اینهاست. وقتی من می‌گویم که عالم خارجی وجود دارد یا اذهانی غیر از ذهن من وجود دارند معنی‌اش چیست؟ چه تحلیلی از محتوای حرف من هست؟ خود مور مشخص نکرد که این محتوای مربوط به عرف عادی را چگونه باید تحلیل کرد و این ماند تا به راسل رسید و راسل در مباحثی که در کمبریج داشت اظهار کرد که تحلیل منطقی عبارت است از شناسایی فرم منطقی قضایا در مقابل فرم گرامری آنها. شاید این موارد بوده که با تحلیل سروکار داشته و از طرف دیگر برای اینکه افراد فرم منطقی را شناسایی کنند بالاخره باید با منطق سروکار می‌داشتند و ساختارهای درونی زبان را می‌دانستند و چیزهایی از این قبیل. یا مثلاً همین حرفی که راسل زد راجع به اینکه فرم منطقی را در مقابل فرم گرامری شناسایی کنیم، منجر شد به همان نظریه‌ی معروفش درباره‌ی وصف‌های معین -- یعنی اینکه گزاره‌های مربوط به وصف‌های معین آیا گزاره‌های موضوعی -- معمولی‌اند یا گزاره‌های سوری. بعداً این نظام راسلی منتقل می‌شود به ویتگنشتاین دوره‌ی اول، که او روش راسل را راجع به تحلیل منطقی و تحلیل گرامری -- یعنی تمایز بین فرم منطقی و فرم گرامری -- می‌پذیرد و قائل می‌شود به اینکه ما چیزی داریم به اسم زبان ایده‌آل و یک زبان معمول هم داریم و کاری که باید بکنیم این است که فرم گزاره‌ها را باید در این زبان ایده‌آل شناسایی کنیم، که با انجام این کار یک نظریه‌ی معنی‌داری و آن عبارت است از اینکه گزاره‌های بسیطی که ما در زبان ایده‌آل داریم خودبه‌خود تصویر عالم خارج هستند. بنابراین شما به جای اینکه بخواهید ببینید که عالم خارج چگونه است کافی است ببینید که گزاره‌های زبان ایده‌آل چگونه‌اند از لحاظ فرم منطقی خودشان. و بعد حرف‌های دیگری است که ویتگنشتاین اول راجع به «درک‌پذیری» و مرزهای فلسفه مطرح می‌کند. بعد از ویتگنشتاین با حلقه‌ی وین سروکار داریم که اینها کاملاً تحت تأثیر «تراکتیتوس» و رساله‌ی منطقی فلسفی ویتگنشتاین در دوره‌ی نخست او بودند، منتها حرف ویتگنشتاین این بود که کار فلسفه تحلیل زبان است و اینها روش تحلیل زبانی را از



احمدرضا همتی

نظریه‌ای نیست که مورد توجه یا قبول عام باشد. چیزی که هست، الان ما صورت مسئله‌ی فلسفی را خیلی بهتر می‌فهمیم. همین تمایزهایی که فلسفه‌ی تحلیلی به خاطر هر چیزی ایجاد می‌کند سبب می‌شود دست‌کم مشخص باشد که ما داریم راجع به چه چیزی صحبت می‌کنیم و این چیزی است که کمبودش در سنت فلسفی ما دیده می‌شود. اما روش فلسفه‌ی اسلامی دقیقاً همان روش تحلیلی است یعنی تعهد به برهان و استدلال، و این همان چیزی است که قدمایی مثل ابن سینا و دیگران که اتفاقاً منطق هم می‌دانسته‌اند به آن متعهد بوده‌اند.

لاجوردی: من در مورد همین قسمت‌ها یکی دو سؤال نه خیلی عمیق دارم، یکی اینکه آیا درست است در همین تمایز بین فلسفه‌ی تحلیلی و غیر تحلیلی بگوییم که نوعاً «روشن‌نویسی» یک مشخصه‌ی فلسفه‌ی تحلیلی است؟

وحید: دقیقاً. یعنی وقتی می‌خواهید چیزی را به صورت استدلالی مطرح کنید تنها راه این است که ابهامی در حرف‌ها تان نباشد و خودتان را در معرض ابطال قرار بدهید. اگر حرفتان را لفاظانه بیان کنید دیگر این اجازه را به دیگران نمی‌دهید که حرف شما را نقد کنند. اما اگر قرار باشد اجازه‌ی نقادی به دیگران داده شود -- و این اساس فلسفه‌ی است که مبتنی بر عقل و تحلیل است -- قاعدتاً روشن‌نویسی و روشن‌گویی از ضروریات این فن محسوب می‌شود.

بهاری: در واقع وضوح لابد تا جایی که خود ماهیت زبان اجازه بدهد. **وحید:** بله، البته فیلسوفان سبک‌های متفاوت دارند. یعنی مثلاً گریبی در بیشتر مقالاتش وضوح و حشمتاکی دارد، ولی فیلسوفان تحلیلی دیگری هم هستند که کاملاً در حوزه‌ی تحلیلی اند ولی سخت می‌نویسند. سبک‌شان این طور است. البته منظورشان روشن است اما درک آن مستلزم تلاش بیشتری از نظر نحوه‌ی نگارش مقاله است.

لاجوردی: حالا این ممکن است ربط پیدا کند به یکی از سؤال‌های آقای بهاری که آیا این روشن‌نویسی که جزء مهمی از فلسفه‌ی تحلیلی است ربطی پیدا می‌کند به زبان انگلیسی در مقابل مثلاً آلمانی یا فرانسه؟ آیا می‌شود فکر کرد که قوت گرفتن این فلسفه در انگلستان و آمریکا یک ربطی به زبان دارد؟ **وحید:** البته من چون فرانسه و آلمانی نمی‌دانم قطعاً نمی‌توانم نظر بدهم

همین طور است در مورد فلسفه‌ی ذهن و مسائل متافیزیکی فلسفه‌ی ذهن. از این بابت دیگر مثل سابق نیست که ایدئولوژی‌ای مثل ایدئولوژی حلقه‌ی وین فلسفه را تحت تأثیر و سیطره‌ی خودش قرار بدهد و این شاید به دلیل ارتباط وثیقی است که فلسفه با تحلیل دارد (غیر از اینکه شما بخواهید روش تحلیل زبانی را به عنوان روش اصلی قرار بدهید) یعنی فلسفه ناچار است با ابزاری مثل منطق و زبان خودش را در رو بیند و از آنها کمک بگیرد.

بهاری: من برای اینکه مطمئن بشوم می‌پرسم، گفتید که الان در واقع عده‌ای می‌توانند با ابزار فلسفه‌ی تحلیلی مسائل متافیزیک را هم دنبال کنند ...

وحید: البته این درست نیست که اینطور بگوییم. خود متافیزیک کنونی الان بخشی از فلسفه‌ی تحلیلی است و روشی که اندیشیده می‌شود روش تحلیل است. بدون اینکه شما فکر کنید که مسائل متافیزیک‌ی زاینده‌ی کاربرد زبان است. اصلاً این احساس وجود ندارد. الان شما وقتی راجع به جوهر صحبت می‌کنید بحث‌ها همان قدر شبیه و همان قدر قوی است که در دوره‌ی اسکولاستیک بود. این طور نیست که شبیه بحثی باشد که حلقه‌ی وین درباره‌ی جوهر می‌کردند. یا در مورد غرض و بحث‌هایی از این قبیل هم این طور نیست که بگویند مشکل به خاطر این است که شما زبان را درست به کار نبردید یا زبان به تعطیلی رفته است. الان دیگر این مسائل مطرح نیست یعنی حالا هر حوزه‌ای شأن و منزلت خودش را از این بابت دارد و دلیل خیلی واضحش کتاب‌هایی است که دارد نوشته می‌شود که واقعاً به همان اندازه صیغه‌ی متافیزیک‌ی دارند که کتاب‌های خیلی قدیم، ولی چیزی که هست الان فلسفه از همه‌ی ورودی‌ها یا داده‌هایی که بهش می‌رسد استفاده می‌کند. اینها ممکن است علم باشد، یا چیزهای دیگر باشد، مهم این است که خروجی‌اش مبتنی بر عقل و استدلال باشد.

بهاری: و می‌گویید که فعلاً جو دموکراتیک و سالمی در بحث‌های فلسفی هست؟

وحید: به نظر می‌رسد که الان جزء سالم‌ترین دوره‌های بحث‌های فلسفی است. خیلی تکثرگرایی هست و گفتم هیچ کس نمی‌آید کسی را بگذارد کنار دیوار و بگوید حالا بیا اثبات کن حرفت به لحاظ تجربی چه جوری می‌شود.

بهاری: آن سنتی که ما از فلسفه در ایران داریم، یعنی آن چیزی که فلسفه‌ی اسلامی‌اش تاقی می‌کنیم، به نظر شما آیا به فلسفه‌ی تحلیلی نزدیکتر است یا غیرتحلیلی؟

وحید: من البته فلسفه‌ی اسلامی خیلی کم خوانده‌ام ولی از آنچه در مدت دو سه سالی نزد استادان مجرب یاد گرفته‌ام گمان می‌کنم که فلسفه‌ی اسلامی خیلی شبیه فلسفه‌ی تحلیلی است، چون آنجا هم می‌گویند «نَحْنُ ابْنَاءُ الدَّلِيلِ»، یعنی ما بنده‌ی برهانیم. شباهت از این بابت که آنجا هم می‌خواهند چیزی را بشکافند و کوچکش کنند. فرق فلسفه‌ی کنونی با فلسفه‌ی اسلامی این است که ما الان با پیچیدگی‌های موضوع خیلی بیشتر آشنا هستیم، خیلی بیشتر از آنکه فیلسوفان اسلامی آشنا بوده‌اند. یعنی الان صورت مسئله خیلی روشن‌تر است، اگرچه شاید هنوز هم به راه‌حل نرسیده باشیم و همان قدر از آن دور باشیم که قدما بوده‌اند. البته الان بعضی‌ها مثل دینت ادعا می‌کنند که مثلاً ما بحث ذهن-بدن را حل کرده‌ایم ولی این

یا ندارند. یعنی معلوم نیست بود و نبود چنین تعهداتی بتواند معیاری از درستی یا نادرستی اصول فلسفی آنها باشد.

وحید: البته، شاید به همان اندازه که فیلسوف‌ها کاری نکرده‌اند، مثلاً فیزیکدان‌ها هم ندیده‌ایم که کاری کرده باشند یا مثلاً شیمی‌دان‌ها بیانی‌ای صادر کرده باشند. حالا چرا حتماً برویم سراغ فیلسوف‌ها؟

لاجوردی: ظاهراً فلسفه‌ی تحلیلی برای بررسی مسائلی از همه‌ی ابزارهای علمی استفاده می‌کند. حالا اگر مشخصاً فلسفه‌ی علم را در نظر بگیریم، چه جور چیزی است این مقوله؟ آیا صرفاً به پرسش‌هایی که برای فیلسوف‌ها مطرح است جواب می‌دهد یا اهل علم هم می‌توانند از این فلسفه منتفع بشوند؟

وحید: من زیاد تفاوت فلسفه‌ی علم را با گونه‌های دیگر فلسفه احساس نمی‌کنم. شاید منظور شما و سؤال شما به خاطر وضعیتی است که فلسفه‌ی علم در ایران دارد. اینکه فلسفه‌ی علم بیشتر شناخته شده است عموماً برمی‌گردد به تاریخچه‌ی این قضیه. یعنی مثلاً کسی که این بخش از فلسفه را بیشتر شناسانده یک روشنفکر عام و مطرح بوده که در امور سیاسی هم فعالیت داشته و از این جهت است که فلسفه‌ی علم بیشتر شناخته شده است. و گرنه فلسفه‌ی علم همان قدر بخشی از فلسفه‌ی تحلیلی شمرده می‌شود که فلسفه‌ی ذهن و اتفاقاً فلسفه‌ی ذهن در فرنگ خیلی فعال‌تر است تا فلسفه‌ی علم. به علاوه در فلسفه‌ی علم هم به همان چیزهایی می‌پردازند که در بخش‌های دیگر فلسفه. مثلاً یک بخشی از فلسفه‌ی علم متافیزیک است، که آیا هیوات نظری علم اصولاً وجود دارند یا نه. یک بخش‌هایی بخش‌های معرفت‌شناسانه است که مثلاً می‌پرسد ما از کجا می‌دانیم که این هیوات وجود دارند. و دیگر بخشی که مربوط به روش‌شناسی است. یعنی آیا پیشرفت علوم تجربی بر روش و الگوهای مشخص مبنی بوده است یا خیر. واقعاً تمام این بحث‌ها را در گونه‌های دیگر هم می‌بینید. یعنی در واقع همه جا همان سه تا عنصر اصلی است -- متافیزیک، معرفت‌شناسی، و روش‌شناسی -- که خودش را نشان می‌دهد. پس من تفاوت چندانی نمی‌بینم. همان طور که گفتیم، فکر می‌کنم برجستگی فلسفه‌ی علم در ایران بیشتر از بابت نحوه‌ی ورودش به ایران است، و هویت افرادی که معرفی‌اش کرده‌اند. و گرنه چیز خیلی خاصی ندارد. مثلاً یک فیلسوفی که در ایران خیلی از این بابت شناخته شده پوپر است که در غرب فی‌الواقع شأنی بالاتر از همپل و کارنپ، به عنوان مثال، ندارد. بنابراین نتیجه می‌شود که بیشتر نحوه‌ی ورود و معرفی این بخش از علم بوده که آن را در ایران برجسته‌تر کرده است.

لاجوردی: یعنی این یک جور مثلاً تصادف تاریخی بوده؟

وحید: بله، فکر می‌کنم می‌شود در این مورد گفت که تصادف تاریخی خیلی نقش داشته است، مگر اینکه شما قائل به دترمینیسم باشید!

بهار: حالا خواهش می‌کنم یک قدری در معرفی پژوهش‌کننده‌ی فلسفه‌ی تحلیلی صحبت کنیم تا عموم خوانندگان خبرنگار بیشتر با فعالیت‌های این پژوهش‌کننده آشنا بشوند. ظاهراً اینجا از پژوهش‌کننده‌هایی

ولی شما بالاخره در آلمان فرگه را داشتید که یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایش کتاب «مبانی حساب» اش است که به الگوی نوشتاری فلسفه‌ی تحلیلی شمرده می‌شود، یا در حلقه‌ی وین اشخاصی را داشته‌اید که به زبان آلمانی نوشته‌اند. کارهای مهم اولیه پوپر هم به زبان آلمانی بوده است.

لاجوردی: اشاره کردید که شاید یکی از انتقادهای فیلسوفان قاره‌ای به تحلیلی‌ها این باشد که زیاد با اجتماع و مسائل روزمره درگیر نیستند. حالا به عنوان سؤالی که شاید مثل سؤال‌های نشریات زرد باشد می‌خواهم بپرسم که آیا در رد آن منتقدان می‌توانند چند تا فیلسوف تحلیلی نام ببرید که درگیر مسائل اجتماعی باشند؟ آنهایی که سروکارشان با ریاضیات است می‌دانند که مثلاً اسمیل وگروتدیک از فعالان سرسخت ضد جنگ بوده‌اند. حالا شاید خوب باشد که شما چند تا فیلسوف تحلیلی هم که از این نوع فعالیت‌ها داشته‌اند اسم ببرید.

وحید: من چون در این چند ساله و به خصوص بعد از قضیه‌ی عراق خیلی منتظر بودم که فیلسوف‌های تحلیلی بیانی‌ای، چیزی صادر کنند -- یعنی به عنوان فیلسوف‌های تحلیلی و نه فقط به صرف روشنفکری -- متأسفانه باید بگویم که موردی سراغ ندارم. تردیدی نیست که مثلاً چامسکی هم در فلسفه و هم در زبان‌شناسی برای خودش غولی است ولی اگر او و عده‌ای دیگر اعتراض هم کرده باشند، به عنوان روشنفکر به مفهوم عامش بوده است نه به عنوان فیلسوف تحلیلی. من واقعاً چیزی به ذهنم نمی‌رسد، یعنی همین قدر که دارم تلاش می‌کنم تا یادم بیاید نشان می‌دهد که قضیه بدیهی و ساده نیست. در عین حال نمی‌شود گفت که اصلاً از این موارد در کار نبوده است. مثلاً چند سالی است که دارند یک طرحی را در انگلستان تصویب می‌کنند که بر اساس آن ارتباط دانشگاه‌های انگلستان با دانشگاه‌های اسرائیل قطع بشود -- به خاطر کارهایی که اینها در غزه و جاهای دیگر علیه غیرنظامی‌ها می‌کنند. و موفق شده‌اند که این را برسانند به مرحله‌ی تصویب. کسی که این طرح را راه انداخته بود عضو اپن یونیورسیتی بود و عده‌ی زیادی هم در تأیید آن ثبت نام کرده بودند. بعضی از این افراد حتی خودشان یهودی بودند. حالا بگذریم که اسرائیلی‌ها بعداً این جنبش را با تمهیدات دیگری خنثی کردند. خلاصه بعضی افرادی که بیانی‌ای این جنبش را امضا کرده بودند کاملاً جزو فیلسوفان تحلیلی شناخته می‌شوند. ولی به نظر نمی‌آید که جنبش خیلی جدی و موفق بوده باشد. البته من گمان نمی‌کنم که اوضاع آن طرف هم -- یعنی فیلسوفان قاره‌ای -- خیلی بهتر از این باشد.

لاجوردی: پس سابقه‌ی تحلیلی‌ها از این نظر درخشان نیست. برخلاف اینکه یادمان هست که وقتی در دهه‌ی ۹۰ می‌خواستند در کمبریج به دریدا دکترای افتخاری فلسفه بدهند، بعضی غول‌های فلسفه‌ی تحلیلی در اعتراض به این اقدام بیانی‌ای امضا کردند، ولی مثلاً در مورد جنگ عراق چنین اتفاقی نیفتاد.

بهار: گفته شد که فلاسفه‌ی قاره‌ای در مورد فلاسفه‌ی تحلیلی ظاهراً گفته‌اند که شما با این روش‌هایی که دارید بعید است که به پرسش‌های اساسی فلسفه و پاسخ آنها نزدیک بشوید؛ بنده گمان نمی‌کنم این حرف‌ها الزاماً به این معنی باشد که تحلیلی‌ها تعهدات اجتماعی-سیاسی دارند

است که نسبتاً دیرتر از بقیه تأسیس شده، این طور نیست؟

وحید: در واقع سه سال و نیم است که شروع کرده.

بهاری: خب، ارتباط رشته‌ی شما با دانش‌های بنیادی برای بنده کاملاً روشن است، ولی اگر خودتان می‌خواهید لطفاً توضیح بدهید.

وحید: من فقط می‌توانم بگویم که این بنیادی‌ترین دانش است!

بهاری: شما در این مدتی که گفتید ظاهراً مشغول آموزش تعدادی دانشجوی دوره‌ی دکتری هم بوده‌اید. می‌خواستم بدانم که تعداد افرادی که کلاً با شما همکاری می‌کنند به عنوان مدرس، تمام وقت یا پاره وقت، در چه حدودی است و آیا این تعداد برای رسیدن به یک جرم بحرانی که لازمه‌ی یک دپارتمان آموزشی است کافی هست؟ من در واقع با این سؤال می‌خواهم برسم به اینکه این کمبود مدرس پیامد طبیعی‌اش این است که موضوعات پژوهشی هم چندان متنوع نباشد و در واقع دانشجویان شما مجبور باشند موضوع تحقیق و رساله‌شان را از میان امکانات محدودتری انتخاب کنند و در مواردی احتمالاً از کار کردن روی موضوعات خاصی که بیشتر دوست دارند صرف نظر کنند. حالا شما خودتان چطور این اوضاع را سبک-سنگین می‌کنید؟

لاجوردی: یک سؤالی که به لحاظ مفهومی به نظر می‌آید باید قبل از اینها مطرح کرد این است که کار اصلی پژوهشگاه در واقع پژوهش است و کار آموزش استثنایی بر این قاعده است. حالا برخلاف آنچه آقای بهاری گفتند، برای من خیلی روشن نیست که فلسفه‌ی تحلیلی اصولاً چه کاره است در پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، که تازه اگر اسم قبلی‌اش یعنی «مرکز تحقیقات فیزیک نظری و ریاضیات» را بگویم این سؤال جدی‌تر هم می‌شود. البته می‌دانیم که مثلاً در جایی مثل ام‌آی‌تی هم تعدادی از بزرگان فلسفه هستند. حالا خوب است بگوئید که چرا پژوهش فلسفه‌ی تحلیلی باید در جایی مثل اینجا باشد.

وحید: من فکر می‌کنم این سؤال اخیر را اگر اول جواب بدهم بهتر است. تا بعدش به سؤال قبلی برسم. شاید اینکه این پژوهشگاه در آی‌پی‌ام تشکیل شده از یک بابت تصادف بوده است. اینجا قبلاً دکتر لاریجانی گروه منطق را راه انداخته بود و گروه هم شروع کرده بود به آموزش و داشت کم‌کم به طرف پژوهش می‌رفت. به دلیل علاقه‌ای که شخص آقای لاریجانی به فلسفه‌ی منطق و بحث‌های فلسفی حول وحوش منطق داشت از من -- که تحصیلاتم تمام شده بود -- خواست که بیایم اینجا. در هر حال من از خارج برگشتم اینجا و با گروه منطق همکاری‌هایی داشتم و گروه منطق به تدریج رفت به طرف ریاضی -- که خب، از اولش هم منطق ریاضی بود در واقع. و اینجا بود که من ایزوله شدم و توی دپارتمان‌های مختلف اینجا مدتی سرگردان بودم -- از منطق به سیستم‌های هوشمند و غیره -- و البته همان طور که آقای لاجوردی احتمالاً یادش است ما اینجا فقط یک اتاق داشتیم و برای علائق شخصی خودمان کار می‌کردیم و هیچ ارتباط و کنشی با دیگران نداشتیم. خلاصه برای ما اینجا خبری نبود و من به فکر افتاده بودم که بروم خارج، تا آنکه یک پیشنهادی از یکی از دانشگاه‌های انگلستان دریافت کردم -- بدون اینکه خودم تقاضا کرده باشم. پیشنهاد خیلی خوب و جذابی بود و کارها را جور کرده بودم که بروم. منتها چون به دلایلی دلم نمی‌خواست

که دوباره برگردم آنجا و از نو شروع کنم، به آقای لاریجانی گفتم که اگر اجازه می‌دهید که من اینجا دانشجو بگیرم می‌توانم یک جماعتی را جمع کنم و کاری برایتان انجام بدهم، چون پژوهش یک نفره که چندان جذاب نیست. پس اجازه بدهید یک عده‌ای اینجا تربیت بشوند. و ایشان موافقت کردند که این پژوهشگاه درست بشود. البته پژوهشگاه هم برای کاری که ما می‌خواستیم بکنیم اسم بزرگی بود. چون تعداد افراد ما خیلی کم بود -- کسی را نداشتیم. ولی هدف عمده ایجاد یک جماعت یا محفلی بود که کم‌کم بتواند تبدیل بشود به مجموعه‌ای که افراد بتوانند در آن حرف‌هاشان را بزنند و بحث کنند و مقاله بنویسند. و به همین دلیل بود که ما دوره‌ی دکتری را شروع کردیم. در آن موقع من دو نفر همکار داشتم، یکی آقای دکتر نسرین که الان هم با ما نیمه‌وقت همکاری می‌کند و دیگر خانم دکتر قدک پور که بعداً از ما جدا شد. در این سه سالی که گذشته، دوستان دانشجویی ما دوره‌ی درسی‌شان را تمام کرده‌اند و وارد دوره‌ی رساله شده‌اند. دکتر لاجوردی هم امسال به ما اضافه شد، و من قبول می‌کنم که تعداد همکاران ما خیلی کم است و به همین دلیل دانشجویهایی که می‌خواهند کار بکنند همان طور که شما گفتید دستشان باز نیست و فقط درباره‌ی موضوعات خاصی می‌توانند کار کنند. ولی غیر از این هم چاره‌ای نداریم، چون علاوه بر بعضی از این جور تنگناها، یک مشکل دیگر هم شرط استخدام در آی‌پی‌ام است که کسانی که می‌خواهند اینجا بیایند باید حداقل یک مقاله داشته باشند یا اینکه توانایی نوشتن مقاله را داشته باشند و این خودبه‌خود تعداد افراد واجد شرایط را کم می‌کند. وگرنه تعداد کسانی که مایل‌اند بیایند اینجا زیاد است، یعنی متقاضی زیاد داشته‌ایم. در هر حال به نظر می‌آید که ما اگر با تعداد کم ولی با کیفیت بالا کار کنیم بهتر است تا همکارهای متعدد بگیریم و شبیه جاهای دیگر بشویم. به همین دلیل بود که اسم اینجا را فلسفه‌ی تحلیلی گذاشتیم تا لاقلاً به لحاظ اسمی از جاهای دیگر متمایز باشیم و سعی کردیم همکارانمان هم کسانی باشند که به سمت پژوهش بروند و دانشجویها را کمک کنند. در این سه سال هم گمان می‌کنم کارنامه‌مان بد نبوده باشد. البته دیگران باید قضاوت کنند ولی در هر حال بضاعت ما بیش از این نبوده است.

لاجوردی: الان برای دوره‌ی دوم هم دانشجو گرفته‌اید، و تعدادشان هم بیشتر از دوره‌ی قبلی است.

وحید: دوره‌ی اول ۶ نفر بودند، برای دوره‌ی دوم ۸ نفر گرفته‌ایم، ولی ۲ نفرشان را شرط گذاشته‌ایم که تا آخر ترم باید خودشان را نشان بدهند.

بهاری: دانشجویان شما هم لابد مثل هر جای دیگر، اول درس‌هایی را می‌گذرانند و بعد پروژه‌ای می‌گیرند، اما نه الزاماً با کسانی که اینجا هستند؟

وحید: بله، ما اصلاً نمی‌توانیم این کار را بکنیم. در جاهای دیگر حتماً دوستانی هستند که کارشان آنقدر خوب هست که بتوانند در این زمینه به دانشجویان ما کمک کنند. بنابراین از آنها هم حتماً کمک می‌گیریم برای پروژه‌های دکترا.

لاجوردی: چند دوره قرار است دانشجو بگیرید؟ من می‌دانم که مثلاً گروه منطق در پژوهشگاه ریاضی از ابتدا گفته بودند که فقط دو دوره

سمت فلسفه‌ی اخلاق پزشکی، یا مثلاً بعضی دیگر آیا سعی کردید سوقشان بدهید به طرف فلسفه‌ی اسلامی؟ یا اینکه اینها کاملاً آزاد بوده‌اند در انتخاب؟
وحید: من خیلی نتوانستم از این بابت مؤثر واقع شوم که کسی را به سمت خاصی سوق بدهم. اولاً که فلسفه‌ی اخلاق اگر آقای همتی مثلاً می‌خواست بخواند جزء فلسفه‌ی تحلیلی است و من فرق ایرانی و غیرایرانی‌اش را خیلی درک نمی‌کنم، چون در هر حال ایشان اگر بخواهد موفق باشد باید مقاله بدهد که در ژورنال‌های خارجی چاپ بشود. و در مورد افراد دیگری هم که فرضاً توانایی‌هایی داشته‌اند در فلسفه‌ی اسلامی، من خیلی خودم را مؤثر ندیدم شاید به خاطر اینکه رشته‌ی اصلی مورد علاقه‌ی خودم معرفت‌شناسی است ولی هیچ‌کدام از دانشجویان ما نتوانستیم ببریم به این سمت. بنابراین کاملاً براساس علاقه‌ی خودشان بوده است.

بهار: من همین را عرض می‌کنم: صحبت شد که چون تعداد همکاران شما کم است و بیرون هم کسانی که می‌توانند با شما همکاری کنند کم‌اند، محدود می‌شود دیگر به یک چیزهایی. حالا اصلاً خوب است مثلاً با خود دکتر همتی صحبت کنیم. شما پزشک بوده‌اید و آمده‌اید با علاقه که حالا فلسفه بخوانید. جزء دوره‌ی اول هم هستید. آیا شما موضوعی که برای کارکردن دارید عیناً همان موضوعی است که خودتان در نظر داشتید یا بعداً عوض یا تعدیل کرده‌اید یا بهتان پیشنهاد شد یا خودتان به استادان پیشنهاد کردید؟ یعنی موضوع پایان‌نامه‌تان را چه جوری انتخاب کردید؟

همتی: من اولش علاقه داشتم که فلسفه‌ی پزشکی یاد بگیرم ولی به مرور بیشتر به مباحث فلسفه‌ی زبان علاقه‌مند شدم.

بهار: منظورم موضوع خاصی است که برای پروژه‌تان انتخاب کردید.
همتی: موضوع در حوزه‌ی فلسفه‌ی زبان است و به‌گونه‌ای است که کسی که می‌خواهد به من کمک بکند باید در سطح بالایی باشد و من مجبورم با خود دکتر وحید کار کنم.

بهار: خب، به هر حال تخصص و توانایی ایشان شما را به این راه کشانده. آیا ممکن نیست که شما به موضوعی علاقه داشته باشید ولی استادش را پیدا نکنید؟

همتی: خب، بله این دلیلی است که همیشه هست. مثلاً من کسی را نداشتم که بتوانم با او درس خیلی خوبی مثلاً در موضوع evidence در پزشکی بگذرانم.

وحید: حالا البته دوستان دیگری که ملحق شده‌اند به اینجا کمی فضا را بازتر می‌کنند، انتخاب‌ها را بیشتر می‌کنند.

لاجوردی: من یک سؤال مشخص دیگر دارم: آیا فکر نمی‌کنید در اینجا یک جور انزوایی دارد این بخش فلسفه‌ی تحلیلی؟ مثلاً مقایسه کنید با رابطه‌ی بخش‌های فیزیک و ریاضی. من با خیلی از ریاضی‌ها دوست هستم و می‌دانم که اینها اصلاً می‌روند سراغ فیزیکی‌ها یقه‌شان را می‌گیرند که آقا بیا این موضوع را برای ما توضیح بده. سمینار می‌گذارند و بخش ریاضی هم کاملاً حمایت می‌کند از این. ولی آیا این بخش ما با بخش‌های دیگر ارتباطی دارد؟ مثلاً احتمالاً اینهایی که در علوم شناختی کار می‌کنند مسائل

دانشجو خواهند گرفت. آیا شما هم معلوم است که چند دوره می‌گیرید؟

وحید: تا آنجا که به من مربوط است، من همین دو دوره بیشتر را فکر نمی‌کنم بتوانم دانشجو داشته باشم. بقیه‌اش با گروه اینجاست که چه کار بکنند.

لاجوردی: این سؤال احتمالاً خیلی کلی‌تر از این است که بشود جواب روشنی داد ولی هدف از این دوره چیست؟ آیا می‌خواهیم مثلاً فلسفه‌ی تحلیلی را در ایران جا بیندازیم؟ آیا می‌خواهیم چند نفر تربیت کنیم که تحقیق بکنند و احتمالاً بروند دانشگاه‌های دیگر اینها را درس بدهند؟ آیا احتمالاً دنبال یک سبک ایرانی برای فلسفه‌ی تحلیلی هستیم؟ اگر می‌شود یک کمی توضیح بدهید.

وحید: فکر می‌کنم تقریباً قدری از تمام چیزهایی که شما گفتید هست. یعنی از این جهت هیچ فرقی با رشته‌ی منطقی که اینجا هست ندارد. انگیزه‌ی تشکیل گروه منطقی اینجا این بود که این رشته‌ی کاملاً ناشناخته بود. بنابراین سعی کردند این را بشناسانند بعد آدم‌هایی تربیت کنند که آنها هم بروند در دانشگاه‌ها کرسی ایجاد کنند و کم‌کم این رشته شناخته بشود. در مورد ما هم همین طور است. درست است که به اسم فلسفه در جاهای متفاوتی به هر حال گروه‌هایی داریم، ولی مواردی که اینجا دارد تدریس می‌شود یا اینجا مورد توجه است با جاهای دیگری نیست. بنابراین هدف ما هم این بوده که افرادی تربیت بشوند و به تدریج به جاهای دیگر وارد شوند تا کم‌کم این رشته رواج پیدا کند.
لاجوردی: این دانشجویان را چطوری قبول می‌کنید؟ با چه فرایندی اینها وارد پژوهشگاه می‌شوند؟

وحید: ما کاملاً از این طرف باز گذاشته‌ایم، مثل سرگشاد قیف، گفته‌ایم از هر رشته‌ای می‌خواهند بیایند فقط در امتحان قبول بشوند و بیشتر افرادی که آمده‌اند اتفاقاً دانشجوی فلسفه نبوده‌اند.

لاجوردی: با توجه به زمینه‌ای که می‌گویید، هیچ احساس کرده بودید که لازم است مثلاً بیشتر از دو سال درس بگذرانند یا مثلاً درس‌هایی در تاریخ فلسفه بگذارند؟

وحید: دوره‌ی اول ما سه سال بود و سه سال هم گذرانند و اتفاقاً بعضی از درس‌ها هم مربوط به تاریخ فلسفه بود که از کسانی که جاهای دیگر بودند کمک می‌گرفتیم. ولی دوره‌ی جدیدمان، چون وزارت علوم گفته حتماً قبلاً فوق‌لیسانس داشته باشند، باید درس‌هاشان را در دو سال بگذرانند.

بهار: یعنی فوق‌لیسانس داشته باشند در فلسفه؟

وحید: نه، در هر رشته‌ای، یعنی دست‌کم باید فوق‌لیسانس باشند.

بهار: یعنی قبلاً می‌شد کسی با لیسانس به این دوره بیاید؟

وحید: دوره‌ی اول می‌توانست، ولی دوره‌ی دوم گفتند باید فوق‌لیسانس داشته باشد.

لاجوردی: آن هدف‌هایی که من فهرست کردم و شما گفتید از هر کدام مقداری هست، یکی‌اش این بود که آیا ما می‌خواهیم یک سبک ایرانی درست کنیم در فلسفه‌ی تحلیلی. آیا سعی کرده‌اید بعضی دانشجویان را به سمت خاصی سوق بدهید؟ مثلاً آقای همتی را که قبلاً پزشکی خوانده است سوق بدهید به

مناسبت بیستمین سال پژوهشگاه در بیاید؟ مثلاً شکایت دانشجویی ندارید؟
همتی: نه. به نظر من کاری که اینجا کرد مهمترین حسنش همین است که یک عده دانشجو تربیت شوند با ملاک‌های جهانی و در سطح بالا که بتوانند پراکنده شوند در مراکز فلسفی ایران و این نوع تفکر آکادمیک فلسفی را پخش کنند.

بهاری: خب! اگر آن نسل فیلسوفانی که آنجا نشسته‌اند نگذارند و جلوی این پراکنده‌شدن شما را بگیرند چی؟

همتی: نه، اشکال ندارد. یک کمی باید آدم تعامل داشته باشد و خودش را وارد فضای دانشگاهی کند. من الان تجربه‌ی درس دادن خودم را دارم. دانشجویمان من آن قدر برایشان جذاب است این نوع نگاه و این نوع نگرش که اصلاً سیستم فکری‌شان دارد عوض می‌شود. یعنی همین طور که این اتفاق می‌افتد، می‌تواند تأثیرش را در درازمدت بگذارد ولی در نهایت تأثیر می‌مونی خواهد بود و حداقل فضای فکری ایران یک کمی عوض می‌شود.

بهاری: شما هم فکر می‌کنید فلسفه‌ی تحلیلی یک کار تمام‌وقت است؟ یعنی نمی‌شود آدم هم پزشکی کند هم علاقه‌مند به فلسفه‌ی تحلیلی باشد؟
همتی: چرا ... آدم می‌تواند تمام این کارها را انجام بدهد به شرط اینکه بتواند تعادل خوبی بینشان برقرار بکند ...

وحید: نه، من موافق نیستم، در فلسفه باید فقط فلسفه انجام داد، هیچ کار دیگری نمی‌شود.

همتی: من همیشه این شعر مولوی را می‌خوانم برای دکتر وحید:
 آدمی اول حریرص نان بود زان که قوت و نان ستون جان بود
 چون به نادرگشت مستغنی ز نان طالب نام است و مدح شاعران

وحید: البته این واقعاً درست است یعنی دوستان دانشجو به لحاظ مالی تحت فشارند و اینجا یکی از کارهای خیلی خوبی که کرده به تبع قانون و آیین‌نامه‌ای که داریم این است که یک مقرری ماهیانه پرداخت می‌کند و حقوقی می‌دهد برای گرفتن مسکن و اینها. جاهای دیگر هیچ کدام این کارها را نمی‌کنند. ولی اینها البته کافی نیست، چون تورم از هر کم‌هزینه‌ای جلو می‌زند. این است که واقعاً از یک جهت حق با اینهاست. ولی خب واقعاً اگر کسی بخواهد فیلسوف بشود باید فقط فیلسوفی بکند. هیچ کار دیگری نباید بکند.

بهاری: یعنی اصلاً مثل قدیم است -- در شأن فیلسوف کارگل و اینها نیست!

لاجوردی: حالا من باز سؤالی دارم که احتمالاً برای غیر اهل فلسفه هم جالب است مخصوصاً از نظر مقایسه. کار اصلی اینجا پژوهش است، پژوهش‌مان هم عموماً نظری است. فیزیک‌مان هم حتی فیزیک نظری است. یک معیار خیلی مهم، شاید تنها معیار، مقاله چاپ کردن است. حالا بین بخش‌های مختلف ریاضی و فیزیک هم بحث هست که در همه‌ی بخش‌ها مقاله چاپ کردن مثل هم نیست، مثلاً در جبر جابه‌جایی احتمالی راحت‌تر می‌شود مقاله چاپ

روزمه‌ی فلسفی دارند؛ حتی اگر خودشان هم ندانند گرفتاری‌ها و گیرهایی دارند. آیا به ما مراجعه می‌کنند؟ آیا ما می‌رویم برایشان سمینار بگذاریم؟ آیا بچه‌های ما می‌روند به سمینارهای منطق؟ در سمینار فلسفه‌ی فیزیک که برگزار شد آیا شرکت کرده‌اند؟ شما تشویق‌شان می‌کنید که شرکت کنند؟

وحید: تشویق که کرده‌ام، ولی فکر نکنم رفتار فعالانه‌ای در کار بوده باشد. از آن طرف هم اگر از رشته‌های دیگر سراغ ما می‌آمدند نمی‌گفتیم نه. کما اینکه من یک ترم برای همین علوم شناختی فلسفه‌ی ذهن درس دادم. قاعدتاً اگر علاقه‌مند بودند بیشتر می‌آمدند سراغ ما ولی سراغ من یکی که نیامده‌اند. ما ارتباط زیادی نداشته‌ایم. ولی من فکر می‌کنم حتی اگر در سطح رشته‌های دیگر هم ارتباط وجود داشته باشد این ارتباط خیلی اخیر است یعنی از قدیم یاد نمی‌آید که چنین ارتباط‌هایی بین رشته‌های دیگر وجود داشته باشد.

لاجوردی: اگر چنین ارتباطی باشد، آیا مطلوب هست برای شما؟

وحید: بله. مسلم است. اگر اینطور باشد که مسلماً برای ما خیلی مطلوب است ارتباطات میان رشته‌ای را بتوانیم حفظ بکنیم، منتهی همیشه به نظر می‌آید که از بس این فلسفه فقیر بوده در این مملکت به خاطر پیش‌زمینه‌اش، حتی کسی که الان با فوق‌لیسانس آمده دارد چیزهای پایه را فرا می‌گیرد. البته خوبی‌اش این است که دوستان به خاطر استعداد و علاقه‌شان سریع خودشان را می‌کشند بالا. شاید خودشان فکر می‌کنند هنوز به سطحی نرسیده‌اند که بتوانند با ریاضیات یا فیزیک تعاملی داشته باشند. فکر می‌کنند باید اول چیزهای اساسی را یاد بگیرند و بعد بروند سراغ آنها.

لاجوردی: اشاره کردید که بعضی از درس‌ها را کمک گرفته‌اید از کسانی در خارج از پژوهشگاه. آیا استاد مدعو هم داشته‌اید؟ من موقعی که در منطق بودم منتقدان خیلی خوبی می‌آمدند مثلاً کانووی می‌آمد یا پوازا می‌آمد، بیرشف می‌آمد؛ آیا استادانی در این سطح داشته‌اید؟

وحید: آن موقعی که شما اینجا ریاضی بودید و منتقدان‌ها از روسیه می‌آمدند خب وضعیت خیلی استثنایی بود. آنجا فروپاشی شده بود، روس‌ها احتیاج به کار داشتند با هزار دلار هم حاضر بودند ببینند اینجا. ولی ما این کار را نتوانستیم بکنیم. حتماً دوست داشتیم و خیلی هم تلاش کردیم ولی نتوانستیم. به خاطر اینکه با هزار دلار کسی به خاطر ما بلند نمی‌شود بیاید اینجا، بعد هم افراد اگر قرار باشد ببینند اینجا بالاخره تعهداتی برای کار در کشور خودشان دارند. منتهی تلاش ما این بوده که حداقل سالی دو نفر حتی یک نفر را بیاوریم اینجا برای دو سه هفته که ببینند درسی را به صورت فشرده یا غیرفشرده توضیح بدهند و این کار را تا به حال کرده‌ایم. یعنی از همه‌ی جاهای دیگری که در ایران هست ما بیشتر مدعو خارجی داشته‌ایم. حتی همین امسال قرار بود در نوامبر کسی از آمریکا بیاید که متأسفانه وزارت خارجه ویزایش را درست نکرد و دست ما هم نبود. خیلی هم این مسائل دست ما نیست که هرکسی را بخواهیم از هر جا بتوانیم بیاوریم. خیلی چیزها در کنترل ما نیست. ولی این علاقه‌ای است که همیشه داشته‌ایم و تا به حال هم انجام داده‌ایم.

بهاری: آقای همتی، شما که از دانشجویان دوره‌ی اول اینجا هستید، فکر می‌کنید حرفی هست که بزنید برای همین خبرنگارهایی که قرار است به

هم گرفته‌اند و دیگر فشار زیادی بهشان نمی‌آید. این تازه برای کسانی است که در خارج‌اند و انواع و اقسام ناشرها را می‌شناسند و خیلی راحت‌تر می‌توانند مقاله چاپ کنند تا ما که فرضاً از ایران می‌خواهیم مقاله بفرستیم و اساساً یک تصویری درباره‌ی ایران هست که از ایران وقتی مقاله می‌رود آنجا طرف از همان قسمت اولش شروع می‌کند با یک دید منفی بهش نگاه کردن و از همان موقع ممکن است خیلی راحت ردش بکنند. این وضعیت را مقایسه بکنید با فعالیت‌های پژوهشی همکاران ما در غرب، که وقتی کسی مقاله می‌خواهد چاپ بکند قبلاً این مقاله را شروع کرده از توی رستوران دانشکده خوانده بین رفقای خودش. در همه جا این مقاله را صدجا ارائه داده، بعدش که همه‌ی کارهایش را کرده و این مقاله‌اش حسابی صیقل خورده می‌فرستدش برای ژورنال. چه ژورنالی؟ ژورنالی که ادیتورش جزء کسانی بوده که سخنرانی‌اش را قبلاً گوش داده و خوب همدیگر را می‌شناسند. خب این وضعیت خیلی راحت‌تر است از وضعیت کسی که از ایران مقاله می‌خواهد بفرستد.

بهاری: بله، ولی اینجا شما توی رستوران دانشکده کمتر می‌توانید کسی را پیدا کنید که مقاله‌تان را صیقل بدهد.

وحید: تازه در خارج همکاری که شما دارید توی رستوران با او غذا می‌خورید مثلاً ادیتور ژورنالی است که می‌خواهید برایش مقاله بفرستید. من خودم داور خیلی از مقالات بودم، داور کتاب بودم و بنابراین می‌دانم چه اتفاقی دارد می‌افتد. در مورد فلسفه اینجا اگر کسی کوچکترین آشنایی داشته باشد نباید ملاک‌هایی را که ممکن است بعضی از رشته‌های دیگر دارند در اینجا اعمال کند. گفتم که خیلی‌ها اگر در سال یک مقاله هم داشته باشند خیلی کار کرده‌اند. بخصوص جایی که شما کنش و ارتباطی هم با افراد ندارید، توی اتاق خودتان نشستید ادیتور مقاله‌ی موضوعی کار می‌کنید و همین مقاله‌ای را که نوشته‌اید باید مستقیماً بفرستید به ژورنالی در خارج. این است که اصلاً این مقایسه را نباید کرد. گاهی از دانشجویان من انتظار دارند که به محض اینکه تزشان را نوشتند یا حتی در حال نوشتن تزی، مقاله داشته باشند. هستند کسانی که در رشته‌های دیگر این کار را می‌کنند. حتی در حال نوشتن تزی مقاله دارند. خب، من اینجا واقعاً نمی‌دانم چه بگویم. اینکه جزء شرایط تزی این باشد که حتماً یک مقاله از تویش در بیاید اصلاً هیچ جای دنیا مرسوم نیست. البته اگر در بیاید خوب است ولی اگر در نیاید نباید مسئله‌ای باشد. البته این حرف‌ها به معنای این نیست که ما علی‌رغم همه‌ی گرفتاری‌ها دوستان دانشجوی و کسان دیگر را تشویق نکنیم که بنویسند. باید بنویسند ولی باید واقعاً این را بسنجند با توانایی‌هایی که ما در حال حاضر داریم. البته بنده و سایر همکاران علمی پژوهش‌شده سعی خودمان را کرده‌ایم، مقاله و کتاب چاپ کرده‌ایم و از این بابت فکر نمی‌کنم مشکلی داشته باشیم ولی به هر حال در حد دانشجویان و کسان دیگر باید یک کمی محتاط بود. در جامعه‌ی فلسفی ایران تا به حال چند نفر مقاله در ژورنال خارجی داشته‌اند؟ کدام یک از متولیان فلسفه در ایران تا به حال در ژورنال معتبر مقاله به چاپ رسانده‌اند؟ آنگاه جامعه‌ی فلسفی ایران را مقایسه کنید با، مثلاً، جامعه‌ی ریاضی که اکثرشان مقالات متعددی در طول

کرد تا در هندسه‌ی ناجا به جایی. شما لطفاً کمی توضیح بدهید که در فلسفه چه جوری است؟ فکر می‌کنم کسی که خارج از گود باشد اولین سؤالی که دارد در این باره این است که داوری یک مقاله‌ی فلسفی چه جوری انجام می‌گیرد. اصولاً درباره‌ی مقاله چاپ کردن کمی توضیح بدهید.

همتی: من هم اصرار دارم که این تنها معیار را کمی توضیح بدهید. مثلاً بقیه‌ی فیلسوفان ما چقدر مقاله در سطح جهانی چاپ کرده‌اند. اگر این یک معیار مهم است چقدر آنها این معیار را برآورده می‌کنند و اینکه مقاله چاپ کردن در فلسفه اصولاً چه جوری است.

وحید: به نظر من این تکه‌ی آخر خیلی مهم است برای اینکه برمی‌گردد به حیات ما در پژوهشگاه. و خب همان طور که شما گفتید تلقی خیلی‌ها این است که در فلسفه شاید بتوانید راحت‌تر مقاله چاپ کنید و اگر نکرديد یعنی مشکل دارید قاعدتاً. ولی من می‌خواهم بگویم که چه فرقی می‌کند مقاله در فلسفه با مقاله در علوم دیگری مثل ریاضیات و فیزیک و بخصوص بخشی از شاخه‌های دشوارش؟ خب دلایل این است که گمان می‌کنند که هر کسی بیاید بالاخره در مورد هر موضوعی یک چیزهایی می‌تواند بگوید. اتفاقاً آقای لاجوردی چند وقت پیش یک سخنرانی داشت در این مرکز و جزء اولین سمینارهایی بود که بیشتر موضوعاتش راجع به ترم‌های طبیعی بود و خاصیت‌های ضروری اینها. اگر کسی از بیرون می‌آمد می‌دید ما داریم بیشتر راجع به گره و طلا و آب و این جور چیزها صحبت می‌کنیم و خب شاید از بیرون خیلی احمقانه به نظر بیاید، و بعد بگویند برای چه باید پولی هزینه‌ی این حرف‌ها بشود. خب حالا این چیزی است که نمی‌شود کاریش کرد، چون کسی که آشنایی نداشته باشد نمی‌شود کاریش کرد. ولی شما در نظر بگیرید موقعیت فلسفه را در اینجا با موقعیت فلسفه در جایی مثل آکسفورد. در آکسفورد با وجود رشته‌هایی مثل فیزیک و ریاضی و مهندسی، مهمترین رشته‌اش شاید فلسفه است و همیشه هم اینطور بوده بخصوص در زمان‌هایی که مکتب آکسفورد اصلاً مکتب فلسفی غالب بوده است. من چیزی از جان سیرل اخیراً می‌خواندم؛ نوشته بود شما نمی‌توانید تصور کنید آن موقع که من در آکسفورد پیش آستین درس می‌خواندم چه ابهتی فلسفه داشت و اصلاً فلسفه کل آنجا را تحت سیطره‌ی خودش گرفته بود. خب چرا این امر اینجا نمی‌تواند اتفاق بیفتد؟ به خاطر اینکه شما همیشه آدم‌هایی داشته‌اید که هر چرت و پرت و مهملی را به اسم فلسفه گفته‌اند و رفته‌اند، در تلویزیون، رادیو و خیلی جاهای دیگر. اینها کالیبر فلسفه را در نهایت می‌آورد پایین و فکر می‌کنند لابد خیلی راحت می‌شود مقاله چاپ کرد. در صورتی که واقعاً این طور نیست. من نمی‌توانم بگویم که چرا چنین است؛ باید افراد خودشان بیایند کار فلسفی بکنند و متوجه بشوند که چقدر سخت است، یعنی به گمان من شاید بسیار دشوارتر از خیلی شاخه‌های سخت ریاضی و فیزیک باشد. دلایل هم این است که در خارج اگر کسی سالی یک بار بتواند مقاله چاپ کند خیلی کار کرده. بعضی‌ها در مواردی -- برای همکاران خود من آنجا اتفاق می‌افتد -- یک مقاله هم ندارند در طول سال، چون درجه‌ی رسمی‌شان را

حیات علمی شان داشته‌اند. پس این تفاوت‌ها را باید در نظر گرفت.

همتی: طرز تلقی متفاوت است در ایران. در ایران مقاله چاپ کردن در فلسفه چندان اهمیتی ندارد.

وحید: حتی این چند ساله هم که اهمیت پیدا کرده به خاطر مسائلی از قبیل ارتقا بوده و باز هم مقاله‌ای چاپ نشده است. شما دیدید افتتاح‌های اخیر را که چطور مقاله‌ای را cut and paste کرده بودند.

بهاری: این کارها را خوشبختانه در رشته‌ی شما نمی‌توانند بکنند به این راحتی.

وحید: اصلاً نمی‌توانند. من تا به حال ندیده‌ام که کسی توانسته باشد در فلسفه چیزی را «چسب و قیچی» کرده باشد. محال است. بالاخره به داوری می‌دهند که این چیزها را دیده باشد. حتماً داور متوجه می‌شود که مطالب از کدام منبع یا منابع برداشته شده.

همتی: بعد هم اینکه فلسفه آمار و اینها که ندارد. عموماً متن است و شما هر جور بخواهید کپی کنید بالاخره معلوم می‌شود.

بهاری: همین است. اینجا احتمال آن کارها کم است، یعنی صفر است.

وحید: بله. گفتم که حتی در این چند سال که فشار بوده روی چاپ مقاله برای ترفیع. دیدید که دیگر آن ISI و چیزهای دیگر را کاملاً برداشتنند برای فلسفه. الان همه دارند ارتقا می‌گیرند بدون اینکه در ژورنال خارجی مقاله داشته باشند. یکی از متولیان فلسفه در ایران صحبت کرده و گفته بود ما نمی‌توانیم به زبان انگلیسی بنویسیم چون اصلاً انگلیسی زبان ما نیست در فلسفه. برای فلسفه باید بتوانیم فکر کنیم و آن هم به فارسی می‌شود فکر کرد، به انگلیسی نمی‌شود فکر کرد. بنابراین، شرط چاپ مقاله در ژورنال خارجی را برداشتنند.

همتی: یک ایده‌ای هم دارند که مثل ابن‌سینا ما به فارسی می‌نویسیم، اگر خواستند بیایند حرف ما را ترجمه کنند.

بهاری: در این ژورنال‌هایی که در دنیا در سطوح متفاوت منتشر می‌شود حتماً معیارهایی هست که درجه‌ی مقاله را تعیین می‌کند، نه؟

وحید: بله، ژورنال‌های مهم را ما کاملاً می‌دانیم کدام‌ها هستند و اینها دائم «میزان پذیرش» شان می‌آید پایین. مثلاً ژورنال فیلسوفی و فنومنولوژی‌کال ریسرچ چند سال پیش که من مقاله در آن چاپ کردم میزان پذیرشش پنج درصد بود، الان شده است دو درصد.

بهاری: یعنی آنها به نحوی سختگیرتر شده‌اند؟

وحید: نه، یعنی تعداد مقالات زیاد شده و آنها رد می‌کنند اکثر مقالات خوب را، بنابراین کیفیت رفته بالا.

بهاری: پس یعنی ژورنال سختگیرتر شده دیگر.

وحید: بله، چاره‌ای جز این نیست، چون تعداد مقالات زیاد شده ولی تعداد شماره‌ها و صفحات مجله ثابت مانده. درست مانند اینکه اگر تعداد داوطلبان آبی‌پی‌ام زیاد شود ما ناچار خواهیم بود استانداردهای پذیرش را بالا ببریم.

بهاری: آیا ایرانیانی داریم که الان در خارج مقیم باشند در این رشته‌ی فلسفه‌ی تحلیلی؟

وحید: بله، اما کسی که به صورت قابل مشاهده‌ای مقاله داشته باشد آنجا من سراغ ندارم.

لاجوردی: کمی دیگر برگردیم به فلسفه‌ی تحلیلی در ایران. آیا به نظر شما برای فلسفیدن یا انتشار نتایج فلسفیدن در جمهوری اسلامی خط قرمزی هست؟

وحید: منظورتان انتشار در ژورنال خارجی است؟

لاجوردی: هم ژورنال خارجی و هم مجله‌ی داخلی، آیا اصلاً تعارضی پیش می‌آید بین نظام ایدئولوژیک و فلسفه‌ی تحلیلی؟

وحید: خُب خیلی واضح است که وقتی ساختاری صیغی ایدئولوژیک پیدا کرد بالاخره در مورد یک چیزهایی ممکن است مشکل و تعارض پیش بیاید ولی تا جایی که مربوط به چاپ مقاله در ژورنال خارجی باشد به نظر نمی‌آید که این مسئله‌ای بشود اساساً. چون کسی اصلاً نمی‌رود سراغ آنها که ببینند کی چی گفته. می‌ماند در داخل، که آن هم حقیقتش من تجربه‌ای نداشته‌ام که بتوانم اظهار نظر کنم چون مقاله‌ای در داخل چاپ نکرده‌ام.

همتی: نه در مقالات تخصصی. الان ما سه تا نشریه‌ی تخصصی داریم در ایران در فلسفه که علمی-پژوهشی‌اند و ما در اینها مقاله چاپ می‌کنیم و مشکلی ندارند.

بهاری: چی‌ها هستند ببخشید این مجلات؟

همتی: یکی «نامه‌ی مفید» است در قم و یکی مجله‌ی «حکمت و فلسفه» است.

بهاری: حکمت و فلسفه مال انجمن حکمت و فلسفه است؟

لاجوردی: نه مال دانشگاه علامه‌ی طباطبایی است.

همتی: یکی هم مجله‌ای است که دانشگاه امام صادق دارد منتشر می‌کند آن هم مثل اینکه اسمش «نامه‌ی حکمت» است.

لاجوردی: ببینید حالا مثلاً شما دکتر همتی، اگر هدایت می‌شدید، آیا می‌شد تزی بنویسید در فلسفه‌ی اخلاق و مثلاً دفاع کنید از سقط جنین، از آزادی سقط جنین؟

همتی: مشکل نیست، در سطح آکادمیک کاری ندارند. فقط در سطح عمومی شاید مسئله باشد.

بهاری: بله، در واقع اشاره‌ی دکتر وحید هم همین بود. یعنی مهم نیست که چه چیزی دارد به خط قرمز نزدیک می‌شود مهم این است که فراگیریش چقدر است و به چه کسانی مربوط می‌شود. اگر فقط برای متخصص‌ها و جامعه‌ی دانشگاهی منتشر شود معمولاً مشکلی ایجاد نمی‌کند.

خُب، من به سهم خودم خیلی متشکرم. همه خیلی لطف کردند و گمان می‌کنم گفت‌وگوی خوبی شد.

وحید: خواهش می‌کنم. به ما که خوش گذشت.